

2/2 - تقدم رتبی جبران ولايت الهی بر تحقق عدالت

2/1/2 - تعریف عدالت به تناسبات ولايت خداوند متعال (عزوجل)

□ به نظر می‌رسد یکی از نکاتی که توجه به آن در تحلیل درست پدیده ظهور و حرکت امام عصر (عج) اله تعالی فرجه الشریف (نقش بسیار مهمی دارد، تأکید فراوانی است که در روایات بر مسئله عدالت‌گستری آن حضرت شده است. معنی گسترش قسط و عدالت، محور اصلی همه روایاتی است که در مورد تحولات عصر ظهور وارد شده است. حال این پرسش مطرح است که گسترش عدالت چه ارتباطی با تحول و تکامل انسان دارد و در این زمینه چه نقشی بازی می‌کند؟

□ در پاسخ سؤال شما ابتدا به چند نکته اشاره می‌کنیم و سپس جمع‌بندی می‌کنیم. نکته اول این است که عدالت، صفت فعل خداوند متعال است. فعل خداوند متعال، هم فعل حکم است، هم فعل عدل است، لذا فطرت انسانها هم طالب آن عدل است. انسانها مفضول بر حسب عدالت هستند و عدالت را دوست می‌دارند، لذا یک فطرت عمومی است.

نکته دوم اینکه، انسان در بستر پرورش فردی و اجتماعی که قرار می‌گیرد ممکن است به تدریج تلقین از عدالت تغذیه کند؛ معنی اگر تحت ولايت اوست قرار گرفت، اوست معنی عدالت را هم در نگاه او عوض می‌کند، به گونه‌ای که مناسبات جائزانه را عادلانه و مناسبات عادلانه را جائزانه ببیند؛ همچنان که حبیب به معروف، در انسان قرار داده شده است، اما ممکن است انسان به‌لبا می‌رسد که منکر را معروف و معروف را منکر ببیند. این اتفاق براساس روایات در آخرالزمان واقع می‌شود و بشر به نقطه‌ای می‌رسد که زباشناسش آشعوض می‌شود. اوست که زباشناسی انسان و جهت اراده او را به سمت دین پرستش نفس تغذیه دهد. اگر چنین اتفاقی افتاد تلقین انسانها از عدالت در مناسبات اجتماعی، تلقین واحدی نخواهد بود؛ عده‌ای مناسباتی را عادلانه و عده‌ای دیگر همان مناسبات را جائزانه می‌دانند.

نکته سوم اینکه براساس همین گرایش فطری که در بشر نسبت به عدالت وجود دارد، یکی از اصلترین جلوه‌های ما برای جذب افراد به عصر ظهور بر روی آن تأکید می‌کنیم. موضوع عدالت است. از نظر مقام اثبات و در مقام تبلیغ، دعوت به عدالت یکی از بهترین دعوتهاست، از نظر مقام ثبوت هم واقعا تا عدالت محقق نشود، قرب محقق نمی‌شود.

نکته چهارم این که به گمان من عدلی که در فطرت انسانها قرار داده شده است چیزی جز تناسبات ولايت الهی نیست. ما منکر حسن و قبح ذاتی نیستیم - مثل اشاعره - اما چگونه نیست که ذاتی در مقابل ولايت خداوند متعال، و تناسبات او فرض کندیم و بگوئیم حسن و قبح آنجاست و این حسن و قبح، قانونی اساسی است که خدا هم به آن ملزم است! حسن و قبح به تبع ولايت خدا تعریف می‌شود؛ معنی تناسبات ولايت خداوند است در واقع، جبران ولايت خداوند مناسبات خاص خود را دارد و در هر مناسباتی جاری نمی‌شود.

ولايتی که از سوی خداوند بر مؤمنین واقع می‌شود که شاید همان ربوبیت خاص باشد که فقط مؤمنان را دربر می‌گیرد (اللّه ولی الذین امنوا)، [1] در ادامه به ولايت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌رسد. تناسبات این ولايت، همان عدل است که شریعت هم تناسبات این ولايت را در ابعاد مختلف حیات بیان می‌کند؛ بنابراین تحقق شریعت چیزی جز تحقق همه جانبه ولايت و الله در همه شئون حیات نیست. اگر جامعهای با توتلی به ولايت تالله به کمال رسد و زمینه جبران ولايت و ولی خدا در همه زوایای آن محقق شد، عدل محقق می‌شود. جور از آنجا می‌آغاز می‌شود که بشر از ولايت خدا خارج می‌شود. همچنانکه شر از آنجا می‌آغاز می‌شود که مخلوقات از عبودیت خارج می‌شوند. آنگاه که بنده از ولايت خدا خارج می‌شود، مناسبات جائزانه آغاز می‌شود؛ چه در رابطه انسان با خودش و چه در رابطه با برون خودش، همچون طبعت، حیوانات و انسانهای دیگر. اساس ظلم، خروج از ولايت است. اگر انسانها تحت ولايت و ولی خدا باشند هرگز ظلم نمی‌کنند؛ چرا که ولی خدا تحت ولايت خداوند متعال است، لذا نقطه مشیت خداست، مقام عصمت هم این است؛ معنی با تمام قدرتی که دارند هیچ یک از قدرتهای نامتناهی آنها در هیچ مرحله از مراحل عزم و اراده‌شان، از مشیت حق تخلف نمی‌کنند. اگر همه ما غرق در ولايت تالله شدیم و تسلیم حق گشته‌ایم به زانی که اخلاص در ما محقق می‌شود و نور ولايت الهی در همه ابعاد حیات ما جاری می‌گردد، عدل در درون ما و سپس در مناسبات

به رونی ما محقق می‌شود. وقتی جر آن اراده‌ها در یک جامعه بر محور اراده خداوند بود همه ارتباطات عادلانه می‌شود. پس عدل وقتی محقق می‌شود که ما همه تسلیم ولایت خداوند شویم و اراده‌ها مان، مجاری فرمان و مشیت حق شوند. به زمانی که ما اراده خودمان را مجرای فرمان، اراده و مشیت الهی قرار می‌دهیم، مجرای عدل می‌شویم و عدل، هم در تناسبات درونی ما، یعنی در اوصاف، در رفتار و در اعتقاداتمان، جاری می‌شود و هم در تناسبات بیرونی ما، همچون رابطه ما با دیگران، رابطه با طبیعت و ... محقق می‌گردد.

خلاصه اینکه حققت عدل، چیزی جز جر آن ولایت خدا در همه شیئون حیات نیست. اگر عصر ظهور، عصر عدل است، یعنی عصر عبودیت است. آنچه از عدل در عصر ظهور فهمیده می‌شود این مفهوم مادی عدل نیست حتی در جلوه اقتصاد آتش هم عدل مادی نیست. تناسبات عادلانه اقتصادی، تناسباتی است که همه تنعمات بشر در عرصه حیات اقتصادی، بر محور ولایت و الله است.

## 2/2/2 - تغزیر در شاخصها و زبانشناسی جائزانه

در عصر ظهور آن عدلی که محقق می‌شود همان عدل فطری است، نه عدالتخواهی که در انسان تحریف شده و شیطانی توانسته است با تغزیر زبانشناسی انسانها معادلات جائزانه را به جای معادلات عادلانه بگذارد. همان کاری که به شکل دیگری در دستگاه مادی اتفاق افتاده و جزء پروتکل‌های هودی هم هست که بشریت را با قانون تسلیم کند و سپس قانون را خودتان بنویسد! اگر قوا بین نظام سرماهداری را که در ستم و ظلم و جور در متن آن افتاده است، بهیچای قوا بین عدل بگذارند، پاداست که هر چه بهنام عدل محقق بشود ظلم است. در دهها مدعی از ترازوها را که بازوی گشتاورش به سمت یک طرف است؛ اگر شما صد کیلو به یک طرف انرژی وارد کنید، یک کیلو می‌آید آن طرف غلبه می‌کند! این ترازو، ترازوی عدل نیست. اگر ترازوی ما جائزانه شد و شاغول ما، شاغول غلطی باشد، پاداست این ترازو و با این شاغول، عدل محقق نخواهد شد. ابله‌س، درون انسانها و مناسبات اجتماعی را متحول می‌کند و ترازوی باطنی انسان را واژگونه می‌کند و لذا انسان در تشخیص صحت و سنجش خوبها و بدها اشتباه می‌کند و جائزانه تشخیص می‌دهد. پس شر آخرالزمان شری است که منشأ آن، واژگونی ترازوی انسان و ترازوهای اجتماعی است. حضرت مهدی (عج) الله تعالی فرجه الشرف هم که برای تحقق عدل می‌آیند ابتدا، ترازوها را اصلاح می‌کنند، تا مفهوم درست عدل، مشخص شود؛ نه اینکه با همان ترازوی جائزانه وزن کنند و عدل را محقق سازند. تا هنگامی که ترازوی باطنی انسانها عوض نشود، شاخصها عوض نمی‌شوند. تغزیر شاخصها در بیرون برای تحقق عدل کافی نیست.

## 2/3/2 - شکلگیری جامعه ولایتی و عادلانه در دوران ظهور

□ یعنی به این حضرت عالی مقدمه تحقق عدالت در مناسبات اجتماعی، تحقق عدالت در خود انسان است.

□ در خود انسان و در بافت فکری انسان. امام مهدی (عج) الله تعالی فرجه الشرف (ف) این بافت را اصلاح می‌کند و درک انسان از حق و باطل، از عدل، از خوبی و زشتی، و به‌طور کلی نظام سنجش او اصلاح می‌شود؛ چون انسان در طول زندگی آتش دائماً در حال وزن کردن است که این بهتر است یا آن، و لذا اگر ترازوی او جائزانه بود همه حرکت‌های او جائزانه می‌شود و آنجا که می‌گردد خوب است بد است و آنجا که می‌گردد بد است خوب است!

اتفاقاً جور هم همین است. جور همان ظلمی است که لباس عدل می‌پوشد؛ یعنی وقتی است که ترازوی انسان عوض می‌شود. حضرت ترازوها را هم در درون انسانها، و هم در درون اجتماع صلاح می‌کنند؛ یعنی اول پانگاه عدل را درست می‌کنند، آنوقت مناسبات در درون، عادلانه می‌شوند. در واقع شر آخرالزمان - که بدترین شر است - شری است که در آن معروف، منکر و ظلم، عدل شده است و این وقتی است که ترازوها تغزیر کرده، زبانشناسها عوض شده است و اراده‌ها در آخرین حد از انحراف و انحطاط قرار گرفته‌اند؛ یعنی تاریخ مطلق حاکم شده است. در تاریخ مطلق، خشت جای طلا را می‌گذارد. اساساً ترازوهای بشر در تاریخ مطلق عوض می‌شود. ظلمات ساری سقوفه و جر آن انحراف ولایت، ترازوهای بشر را خراب کرد و آن حضرت ابتدا ترازوها را اصلاح می‌کنند تا عدل بیرونی نمودار شود. منظور این است که اصلاح بی‌نشان بر محور ولایت، اصل‌ترین تحولی است که در عصر ظهور اتفاق می‌افتد. حضرت ترازوها، زنانها و شاغولها را اصلاح می‌کند. به تعبیری، میزان عدل خود ولی خداست و لذا خطاب به او «والمؤمنین علیها السلام» عرض می‌کند که «السلام علی من اتبع الهدی» [2] ما در عرض ولی خدا ترازوی دیگری نداریم که حضرت را با آن، ترازو

کنیم. خودش ترازوی همه چیز است.

### 3- نقش محوری ولی الهی در تکامل بخشی به تاریخ

نکته دیگری که در زمینه واقعه مبارک ظهور مطرح است نقش وجود مقدس آقا امام عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف) در تحولات عصر ظهور است. بدانیم که ظهور بالاترین مرحله کمال انسان و جهان است، اما سؤال اساسی این است که همان انسان - که نقطه کمال انسان و جهان است - و شخصیت آقا امام عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف) چه نسبتی وجود دارد؟ چرا بدون وجود آن حضرت، این تحول در جهان رخ نخواهد داد و جهان با دید منتظر بماند تا ایشان بیایند؟

فکر کنیم سؤال بسیار خوبی است. چون بعضی اندیشه‌های فلسفه تاریخ شیعی حضور انسان در تحولات تاریخی و اینکه خداوند متعال به انسان نقش اعطاء کرده را درست معنا نکرده و خیال کرده‌اند که همه این انسان متعارف، محور تکامل تاریخ است. این تلقی، غلط است. در واقع به تبع عبادت ولی خدا و سجود او در مقابل خداوند است که همه عبادت‌ها و نعمتها محقق می‌شود. بنابراین محور تحقق بندگی در عصر ظهور، بندگی و الله‌الاعظم است که قرنهایست در غایت و ابتلاء به سر می‌آید. آن حضرت، «عروة الوثقی» هستند. در روایات ما «عروة الوثقی» در آیه «و من کفر بالطاغوت وؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی»<sup>[3]</sup> به شخص مشخص نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) اشاره شده است. یعنی محکمی همه عالم در بندگی خدا، به وجود آنهاست و استحکام عبادت بندگان به آنها بر می‌گردد. بنابراین، حقیقت عصر ظهور مرتبهای از عبادت حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه الشریف) است که اثرش تحقق جامعه توحیدی است.

از منظر دیگر در بررسی ابله‌س و ائمه جور بانبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام)، عبادت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) بر شایستگی آنها غلبه می‌کند. اگر آن عبادت‌های عظیم نبود، که ظلمات آنها همه ما را فرا می‌گرفت، لذا در این آیه که می‌فرماید: «أَوْ كُظِمَاتٍ فِي بَحْرِ لَجِيٍّ غِشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أُخْرِجَ مِنْهُ لَمٌّ كَادَ رَاهَا وَمِنْ لَمٍّ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ»<sup>[4]</sup>، ظلمات را به ائمه جور تفسیر می‌کنند، تا برسد به بنی‌امیه که «ظلمات بعضهم فوق بعض». می‌فرماید ظلمت اولیاء باطل آنقدر زیاد است که «إِذَا أُخْرِجَ الْمُؤْمِنُ مِنْهُ فِي ظِلْمَةٍ فَتَنَّهُمْ لَمٌّ كَادَ رَاهَا»<sup>[5]</sup>؛ مؤمن در این دوران چنان غرق در ظلمت می‌شود که نزدیکترین قوای خودش را نمی‌بیند، خودش را فراموش می‌کند، اما این ظلمت جز با نور امامی از اولاد فاطمه (سلام الله علیها) برداشته نمی‌شود. چنانکه در تفسیر این قسمت از آیه که می‌فرماید: «و من لَمٍّ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ»، می‌فرماید: «و من لَمٍّ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ إِمَامًا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ»<sup>[6]</sup> کسی که از این نور برخوردار نشود نه فقط در دنیا غرق در ظلمت است «فماله من نور فی يوم القامت»؛ یعنی ظلمت در قیامت هم او را غرق می‌کند.

بنابراین، آن نور است که می‌تواند جریان ظلمت را بردارد. آن هدایتی که ضلال را نابود می‌کند نور و هدایت حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) است. آن هدایت که موت و مردگی را می‌برد - یعنی هدایت طیبه - نیز هدایت آن حضرت است؛ حضرت در عصر ظهور مآذون به تجلی آن ولایت و رحمت‌های الهی می‌آشوند. مانند زبانه نگاهمان را اصلاح کنیم و خودمان را همسنگ با ولی خدا ندانیم. البته همه قلوب این معارف را تحمل نمی‌کنند؛ حتی گاهی شیطان عادی هم این ظرفیت از تحمل را ندارند؛ اشکالی هم ندارد، نباید همه معارف را به آنها گفت؛ چون تحمل نمی‌کنند و شکسته می‌شوند. در روایات هم آمده است که درجات مؤمنین را مراعات کند و حرفی که به درجات بالاتر می‌گوید را به درجات پائینتر نگوید، تحمل بر او نکند که او می‌شکند و مسئولیت به عهده شما می‌آید! خلاصه اینکه محور همه تحولات عصر ظهور، ولی خداست و تجلی ولایت آنهاست که به راه‌گشایان و بقیه راه‌گشایان، شعاع وجود آنها هستند. پس، معنای ظهور چیزی جز ظهور ولایت نیست. وقتی ولایت و الله در جلوه‌های مختلف خودش ظهور می‌کند، هدایت، نور، رحمت، علم، حکمت و عدل می‌آید. همه اینها آثار ولایت الله است. این موضوع را به صورت دیگری همه قبول دارند و هیچ موحدی آن را انکار نمی‌کند. آنگاه اگر بگوییم همه آنچه در عصر ظهور محقق می‌شود نازل رحمت خداست، هیچ موحدی آن را انکار نمی‌کند؟! انسانها را که شرک خدا قرار نمی‌دهد. ما شرک ولی خدا هم نیستیم. اراده‌های ما در طول ولایت آنهاست. اصلاحمان هم در طول ولایت آنهاست. اگر حضرت دست به اصلاح نزنند ظلمت ائمه جور و ابله‌س، احدی را رها نمی‌کند. فتن جبهه باطل آنقدر ظلمانی است که مؤمن خودش را فراموش می‌کند. نوری که انسان را از این عالم تا همه عوالم، از آن ظلمت نجات می‌دهد نور ولی خداست. ظهور، عصر تجلی ولی خدا در همه عرصه‌های هدایت

اجتماعی است.

□ آیه ۱۰۱ که حضرت مهدی (عج) فرجه الشرف) در جرآن ظهور فقط نقش رهبر را برعهده دارند و تنها وجود مادی ایشان است که این حرکت را ایجاد کند؟

□ ولایت باطنی ایشان، اصل اساسی ظهور است. این مطلب را من در پاسخ یکی از سؤالات عرض کردم. درگرای که در عالم هست در واقع، درگرای در باطن و این ابله‌س و ائمه جور از یک سو و حضرت مهدی (عج) الله تعالی فرجه الشرف) از سوی دیگر است و آن حضرت از اعلا ترین مراتب واسطه فیض حقند. چنانکه در مورد ایشان مکتوب: «أما السبب المتصل بين الارض والسماء» [7] «بمنه رزق الورق» [8] به سجود ایشان است که خدا صلوات می‌فرستد و طفیل این صلوات، همه روی زمین می‌مانند. شاید نکته اینست که مکتوب قبل از دعا صلوات بفرستد هم این است. هر چه رحمتی بر شما نازل نمی‌شود مگر اینکه صلوات بر آن حضرت نازل بشود.

ایشان که یک فرد نیست. ایشان وارث همه انبیا و اوصیاست. در زارت آن حضرت می‌خوانند: «السلام علی وارث الانبیاء و خاتم الاوصیاء... المنتهی الیه موارث الانبیاء و ولدیه موجود آثار الاصفیاء» [9] همه رحمت و کمالاتی که خدا بر خواصش نازل کرد در حال حاضر در دست ایشان است. مگر ما ندانیم وقتی حضرت ظهور می‌کند به کعبه تک‌ه می‌دهند، همه انبیا اولوالعزم (علیهم‌السلام) تا نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و همه ائمه هدهد معصوم (علیهم‌السلام) را نام می‌آورند و مکتوب می‌گوید که می‌خواهد اینها را بیاندازد و این را بیاندازد.

□ پس کمالات وجودی آن حضرت است که همه تنبیرات را به وجود می‌آورد.

□ نازل کمالات وجودی ایشان است. اتفاقی که در عصر ظهور می‌افتد، این است که ولایت، اذن به ظهور پیدا می‌کند. نازل ظهور او همه این برکات عصر ظهور است. مگر غرض از این است که بندگان خدا می‌خواهند به مقام عبودیت برسند و رحمت را در مرتبه عبودیت، درک و دریافت کنند؛ نه در مرتبه شطنت، که به تعبیری فقط ظرفیت درک و دریافت رحمت عامه خدا را دارند، و رحمت رحمت رحمت خدا را نمی‌توانند درک و دریافت کنند. مگر غرض از این است که عصر ظهور، عصر درک و دریافت رحمت رحمت رحمت در جلوات مختلفش است. واسطه این رحمتها نسبت به همه عوالم، ولی خداست. اگر ما بگوییم خود خداوند متعال است هر چه کسی اشکال نمی‌کند، اگر بگوییم جبرئیل و ملائکه هستند کسی اشکال نمی‌کند، اگر گفته‌ام ملائکه، و امیر ملکوت یعنی ولی الله الاعظم است که این نیکار را انجام می‌دهد برای برخی قابل تحمل نیست!

□ معنی در واقع همان تعبیر «و أشرق الأرض بنور ربها» محقق می‌شود.

□ بله. اصلاً خصمه ظهور این است که جهان حیات مجدد پیدا می‌کند چنانکه در تفسیر این آیه قرآن که می‌فرماید: «إعلموا أن الله جلی الارض بعد موتها» [10] روایات می‌فرمایند با ظهور حضرت مهدی (عج) الله تعالی فرجه الشرف) اهل ارض به حیات می‌رسند. حضرت فرمود: «والکافر من» [11]؛ در واقع، بساط کفر جمع می‌شود و همه مؤمن می‌شوند. وقتی مؤمن شدند و به حیات رسیدند، این انسان زنده می‌تواند رحمت را درک و دریافت کند، می‌تواند کلام حق را بشنود، متعظ بشود، راه برفتد و درک از نعمتها پیدا کند و الاً پامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همه از درجات رحمت خدا و از درجات بهشت می‌گفتند اما مشرکان چون مردگان از شنیدن عاجز بودند. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «فإنک لاتسمع الموتی» [12] و «و ما أنت بمسمع من فی القبور» [13] کسی که گور خودش را با خودش حمل می‌کند که نمی‌تواند معنی بهشت و درجات بهشت را بفهمد. او پیش از مقبره خودش جای را نمی‌بندد، اما این حجاب وقتی که با نور ولی الله برداشته شد، در قلوب، درجات رحمت و نعمت و کمالات، قابل درک و دریافت است.

همه چه زبانه ولی خدا بر می‌گردد؛ چون آنها خلایق مطلق خدا هستند و ولایت آنها طریق وصول رحمت خداوند متعال حتی بر انبیا اولوالعزم علیهم‌السلام است، لذا مثنای ولایت آنها بر اساس روایات متعددی از انبیا اولوالعزم (علیهم‌السلام) هم گرفته شده است و اصلاً درجات این انبیا به خاطر آن است که در مثنای ولایت، صاحب عزم بودند؛ می‌توان دادها داد، پای آن استادها، در دنیا هم عمل کرده‌اند و امت خودشان را زیر پرچم امیر المؤمنین (علیهم‌السلام) حاضر کرده‌اند. اصل همه حقایق از آن طرف نازل می‌شود. گاهی استکبار ما ولو استکبار خفی، اجازه نمی‌دهد که این

منزله‌ها را درک کند و نخواهد بود. خودمان را کنار دست وجود مقدس امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشرف) بنشانیم. این استکبار نفس است، آنها هم تحمل میکنند و چیزی هم به ما نمیگویند. برادران جناب یوسف گفتند: «و نحن عصبه إن أبانا لفي ضلال مبين» [14] جناب یوسف هم با آنها درگیر نشد و بلاي آنها را کشید و البته تدریجاً هدايتشان کرد. حتی روزی که آمدند و از او گندم خواستند به آنها رحم کرد و گندم را در اخته ارشان گذاشت و از آنکه روزی او را در چاه انداخته بودند چیزی نگفت. خودش را هم به زودی معرفی نکرد چون هنوز هم نمیتوانستند یوسف را بشناسند و درک کنند. اما وقتی به نقطه اضطرار رسیدند که دیگر نمیتوانستند یوسف را بشناسند و درک کنند، حضرت خودش را معرفی کرد. اینجا بود که آنها گفتند: «تالله لقد اترك الله علما و این کنا لخاطئة» [15] ما اشتباه نکردیم، تو کجا! ما کجا! ما به خطا تو را بالاتر از خودمان میدانیم و تو را در چاه انداختیم، تو که از ما بالاتر بودی از ته چاه به ما نفرین نکردی، باز هم که بهر استرس دی جز رحمت چیزی از تو به من نرسد... اینها کی فهمیدند؟ وقتی که هم مشکل برای ولی خدا درست کردند و هم خودشان محروم شدند، مدتهای طولانی، بیشتر عمرشان را بدون یوسف از دست دادند، در کنار یوسف چقدر نمیتوانستند به خدا نزدیک شوند. ولی آخر کار مضطر شدند و با این اضطرار خدا آنها را به در خانه یوسف آورد.

ما هم گاهی اینگونه هستیم، گاهی خودمان را همسنگ ولی خدا نشانیم، گاهی در باطن خودمان، گمان میکنیم از ولی خدا هم برتریم. این چه مقامی است؟! فإلما حتی سلولهای عالم نیستیم ولی آن حضرت روح کل هستی است. شما اگر مثلاً به سلولی که در یکی از اعضای بدنتان زندگی میکند بگویید تو و ما اردوها امثال تو یک پیکره از یک جسمی را تشکیل میدهد که کل این جسم را خدا برای روح خلق کرده است، برای آن سلول قابل تحمل و تصور نیست ولی این امر یک واقعیت است. از بالا که نگاه میکنیم به اینها، ما اردوها سلول که تلاش میکنند، زاد و ولد میکنند، میجنگند، لشکرکشی میکنند، نظم دارند، قاعده دارند و... همایشان در پیکره‌های هستند که برای روح ما خلق شده‌اند و بارخت بستن این روح، همه آنها متلاشی میشوند. ولی خدا هم همین نقش را دارند «بینه رزق‌الوری و بوجوده ثبتت الارض والسماء» [16] اگر کسی چنین تلقی از ولی خدا داشت، در ما ابد که عصر ظهور، عصر ظهور و لا محاله است، و همه تنعمات تجلی و لا محاله است. همچنانکه تنعمات بهشت هم همینگونه است و اساساً درجات بهشت هم، درجات معرفت به آنهاست.

[1] - بقره / 257.

[2] - بحار الانوار، ج 100، ص 287.

[3] - بقره : 256.

[4] - نور : 40.

[5] - الکافی، ج 1، ص 151.

[6] - همان، ص 140.

[7] - شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

[8] - همان، دعای عدله.

[9] - مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر، نقل از سید بن طاووس.

[10] - حدیث : 17.

[11] - بحار الانوار، ج 51، ص 35.

[12] - روم: 52.

[13] - فاطر: 22.

[14] - يوسف: 8.

[15] - يوسف: 91.

[16] - دعای عدله.